

از عشق نمردن...

نقدی بر فیلم «شام آخر»

● ماهر موشمند

چیز چندانی برای پنهان کردن وجود ندارد و جالب این‌که محدود ارتباطات دختر آنها - ستاره مشرقی - فراتر از تمسبات حاکم بر زندگی زناشویی محسن و میهن است که این با ساخت فکری و رفتاری که از محسن دیده‌ام سختیت چندانی ندارد اما در فیلم به‌راستی می‌بینیم که محسن عکس‌العملی در قبال بی‌بروایی‌های دخترش به خرج نمی‌دهد ستاره مشرقی در همان دانشگاهی تحصیل می‌کند که همسر محسن در آن تدریس می‌کند و چیزی که نامشخص و نامعلوم است، نحوه شکل‌گیری زندگی محسن با میهن است. آیا این ازدواج به جبر صورت گرفته است یا به اختیار؟ چرا طغیان آقای مشرقی پس از ۲۶ سال زندگی نسبت به فعالیت اجتماعی همسرش صورت گرفته است؟ و مهم‌تر از همه، فاصله نجومی میان محسن و میهن از کجا می‌آید؟ فیلم در این باره توضیحی نمی‌دهد.

۲. رابطه میهن مشرقی و شاکر نش مانی معترف

این رابطه ظاهراً باید قلب درام و مرکز توجه تماشاگر باشد. بنابراین، باید وقت و انرژی زیادی به شکل‌گیری آن اختصاص داده می‌شد، اما واقعیت این است که فصل برخورد میهن با پدر مانی، به‌مراتب از لحظه‌های گفت‌وگوی مانی و میهن جذاب‌تر از کار درآمده است. شخصیتی که پدر مانی (با بازی شاهرخ فروتپیان) به نمایش می‌گذارد، آدمی است رزحته منطقی و قابل انتقاد، بنابراین، فصل خواستگاری و پند، حركت میهن زیر باران، منهای نگاه مانی و ورودش به این صحنه، بهترین بخش فیلم را تشکیل می‌دهد. در صورتی که مانی، با بازی بسیار بد و نجس محمدرضا گلزار، تنها یک پسر جوان خوش‌قیافه را به نمایش می‌گذارد که بدون هیچ دلیل و انگیزه‌ای، می‌خواهد با استناد ازدواج کند. جالب است که عشق، به عنوان محمل اصلی ارتباط میهن و مانی، در شخصیت

سال‌ها پیش در سینماهای تهران فیلمی به نمایش درآمد به نام از عشق نمردن به کارگردانی اندره کایات و بازی آنی زیرادو که داستان عشق یک شاگرد جوان انقلابی مارکسیست را به یک زن مسن‌تر از خود تعریف می‌کرد. زن، معلم جوانی بود و این عشق غیرمتعارف با پس‌زمینه‌های اجتماعی و سیاسی، با تازگی و مرگ او با پیمان می‌رسد پس از گذشت ۲۶ سال، فریبون جبرانی با تأثیرپذیری از آن فیلم - چنان‌که در فیلمنامه چاپ‌شدهٔ شام‌آخر هم آمده - فیلم جدیدش را ساخته و کوشیده است تا آن را با شرایط روزگار خودش هماهنگ کند. فیلمنامهٔ شام‌آخر البته نسبت به میانه ساخت خود یعنی از عشق نمردن، از نظر ملودراماتیک دارای شخصیت‌های بیش‌تری است و رقابت‌های عشقی هم به آن اضافه شده است. در این‌جا باید به چند نکته مهم پرداخته:

۱. رابطه میهن مشرقی و همسرش محسن مشرقی

به‌رغم آن‌که آقای مشرقی فردی است صاحب تحصیلات و رتبه‌ای در خور توجه در نظام اداری کشور (با تصویری که در محیط کار از او می‌بینیم، نباید شغلی کم‌تر از یک مدیر کل دولتی داشته باشد) اما رابطه‌اش با میهن مشرقی که دختر عمویش باشد، چیزی است در حد رابطه یک مرد سنتی مقید با یک زن خانه‌دل معمولی که کمی سرکش و حرف‌تنشو به‌نظر می‌آید. پرسش اصلی این است که اصلاً آقای محسن مشرقی چه طور و طبق چه ضوابطی با میهن مشرقی ازدواج کرده و مگر دختر عمویش را از پیش نمی‌شناخته است؟ و چطور پس از ۲۶ سال زندگی با میهن، تازه متوجه اخلاقیات مغفوت‌شان می‌شود و آن آهورویزی را در جلسه سخنرانی میهن به‌وجود می‌آورد؟ پس‌زمینه خانوادگی محسن و میهن هرگز روشن نمی‌شود و ما دلیل تفاوت اندیشه و ذهنیت این دو را تا پایان فیلم هم در نمی‌بینیم. نوع زندگی خانم مشرقی و همسرش به شکلی است که



فرمز: «آخه من الاغ چه جورى بسگم که عاشقتم؟» و يا مجيد در آب و آتش: «من الاغ، نوى اشتغال كشافتو دوست دارم نسلدار ستاره هم، چسناز اين كه چه شخصيتى دارد و كجا بزرگ شده است، به آنهاست كه خواهر ماني باشد، سي گوويد «من چه جورى به اين دانش

الاغ بي احساس بهمنوم كه ترش خوشم مياد؟» ظاهراً همچنان عاشقانه در فيلمهاي بهمنوم رهي رامي جز ديالوگ كنوسوي هستريك با رفتار جنون آميز ناني از ناهنجاري جنسي براي برود پينا نيمي كندا در واقع همچنان عاشقانه اي وجود ندارد و پيش تر نوعي واكنش عصبى نسبت به تصاحب و تملك جسماني در ميان است. چيزي كه *شماره ۱* را نسبت به فرمز و آب و آتش موفق تر نشان مي دهد: اين است كه در اين فيلم، لاقول دو شخصيت اصلي، به ويژه ميهن مشرقى، از اين عصبيت و خشونت تا حدى بركراندند، اما در عوض ستاره مشرقى و پدرش محسن، به وفور از اين عصبيت بهره مي برند.

۳. رابطه ميهن و آفاق

يكى از مهم ترين و جالب ترين نکته هاي فيلم، رابطه ميان ميهن و آداهان است كه پيش تر مديون بازي بازيگرانش است تا فيلمنامه و كارگردان. كتابتون رياضي با مناسبت و وفارى كه در چهره و بازي اش به چشم مي خورد، شخصيت ميهن مشرقى را كه گوئي نيازش به مادر در تملي فيلم پيش از منسوق و همسر به چشم مي خورد، به زيبايي از كار در مي آورد و تريا قانسى در نقش اين مادر خوانده حساس و جسور و باهوش، با آن سيگاري كه از نوعى مي پرورايى در شخصيت زيان هم پيغمقماش خبر مي دهد - به ويژه جايي كه ميهن از او سيگار مي خواهد - با دكاوت و چابكي در قالب اين زن جا مي افتد و توجه بيستنده را برمي انگيزد. يكى از بهترين لحظه هاي فيلم، جايي است كه برق قطع مي شود و حس مادانه آفاق و نياز كودك درون ميهن با هم پيوندمي خورد و كار زيباي آلدريوش هم در مقام نورپردازي موفق، جايي براي جلوه نمايي پيدا مي كند.

شماره ۲ به رغم برترى اش نسبت به فرمز و آب و آتش، فيلم موفقى نيسه شايد چون مائه اصلي فيلم - حس گرانش ميسال براي كشف دوباره عشق و اقبال دروني اش - در جنبه روابط بي ريشه و لحظه اي و ناهنجار، فرصت كمى براي ابراز وجود پيدا کرده است. به بيان بهتر، واكنش هاي هستريك، عصبى و جنون آميز منجر به وقوع قتل، همچنان در فيلم هاي آقاي جبراني حرف اول را مي زند. ■

ماني به هيچ وجه شكل نمي گيرد و نمود شخصي هم ندارد. ماني نشاني از علاقه، احساس و دلباختگي از خود بروز نمي دهد و به همين دليل، شخصيت او پيش تر تابع روابط تين ايچري رايج در فيلم هاي ايراني و غير ايراني است تا شخصيتي كه خطهاي ناني از يك ارتباط غير متعارف را (احساس خلاق عاطفي در كه خوشبين تر باشيم، بايد بگويم كه انگيزه اي رواني (احساس خلاق عاطفي در اثر نداشتن مادر) به عنوان گرايش او به استادش كمى قابل درك است. در اين صورت، گرايش استاد به او - با توجه به فاصله سني آنها - را با چه معياري مي توان سنجيد؟ استاد كه خلاقه عاطفي كمبود و نداشتن فرزند را ندارد

۳. رابطه ستاره مشرقى و ماني معترف

فيلم تا جايي كه مي كوشد رابطه ميهن و ماني را به عنوان مركز نقل درام مطرح كند مشكل ندارد و به سادگي موفق مي شود از مرز داوري هاي رايج بگذرد و هيچگونه درك زن چهل و پنج ساله را جدا از احساس مادر بودن، به نمايش يگزارد. اما زمانى كه عرصه نمازي را به درام مي افزايد و يك صلت عشقي بين ستاره هاي و ميهن مشرقى به وجود مي آورد بسيارى از نقاط مثبت فيلم كه به شكل گيري اين رابطه غير متعارف كمك كرده بود، از ميان مي رود و باز شاهد يك عشق سفره متعارف هستيم كه به شكل كاملاً كليشه اي و قابل حدس با انتقام و قتل به پايان مي رسد. آن چه در اين قسمت از فيلم فراوش شده، آشنائي ستاره و ماني است. واقعيت اين است كه ماني و ستاره بر ميماني همگلاسي بودن، نا حادي از خصوصيات هم اطلاع دارند (و در جاب اين كه به نحوي غير منطقي، ماني و خواهرش آناهيتا هر دو در يك دانشگاه و يك كلاسي تحصيل مي كنند و هر دو، همگلاسي ستاره و شاگرد ميهن مشرقى هستند) و معلوم نيسد كه چرا ستاره بايد از علاقه ماني - با بي علاقتي او - نسبت به خودش بي اطلاع باشد و در نتيجه، موضوع را به نائين بكشاند و آن واكنش عصبى و ناگهاني را بروز دهد. نكته عجيبي اين است كه وقتی ماني به ستاره مي گويد مي خواهد با زني ازدواج كند كه هم ستاره او را مي شناسد و هم دوستش دارد، باز هم ستاره متوجه نمي شود. اما عصبانيتش و دويدنش طوري است كه انگار مي داند ماني از مادرش حرف مي زند اما در صحنه بعد، وقتی ميهن مشرقى مي گويد كه ماني از قول خودش حرف زده است، تازه ستاره قفيه را مي فهمد و چيزي را كه بيستنده به راحتي حدس زده و احساس كرده كه او هم فهميده است - با ناباورى تكرار مي كند. در نتيجه، آگاهي بيستنده از ستاره جلو مي افتد و او شخصيتي گيج و بي توجه به وقايع اطرافش جلوه مي كند و در فصل ورودش به ويلا و برخورد با ماني و ميهن، رفتار او كاملاً عصبى و جنون آميز به نظر مي رسد. اما باز هم نكته عجيب ديگري وجود دارد و آن، اين كه به رغم رفتار جنون آميز و عصبى و پريشان ستاره، باز هم ماني و ميهن، كم ترين واكنش نشان نمي دهند و او را با تفنگي كه دو دستي چسبيده است، تنها مي گلزند تا صحنه قتل به شكلي واضح، خنثرت و جنون او را به صحنه ظهور برساند. كابوس سنگسار كردن ميهن مشرقى هم، از آن صحنه هايي است كه نه تنها كمكي به درك موقعيت آدم هاي فيلم نمي كند، كه به عنوان كابوس ستاره هم چندان پذيرفتني به نظر نمي رسد. ديالوگ هاي ستاره هم نسبت كمى از حرف جاي ناصر در فيلم